



کشتارگاه صنعتی مجموعه هجده داستان کوتاه از فرزانه کرم پور است که هر کدام بین سه تا ده صفحه است. در بیشتر این داستانها یا کسی می میرد یا با آدمهای تنها و بی پشت و پناهی روبرو می شویم، چنانکه در غالب این داستانها یا هوا بارانی است یا مه گرفته و یا سرد و سوزناک. و اینها همه در جهت موضوع و محتوای داستانها و تمثیل و نمادی از درون «شخصیت» هاست، همانطور که در داستان «مرگ و مه» مترادف «مرگ» و «مه» را حتی در عنوان داستان هم می بینیم. کرم پور درباره تلخی داستانهایش گفته است: «هر قدر فکر کنم به صحراهای پر گل و گیاه، باز نمی توانم داستانهایی جدا از واقعیت بنویسم...»^۱

«کشتارگاه صنعتی» یکی از این داستانهای تلخ است که نام مجموعه از آن گرفته شده است. در این داستان صفدر سلاخ، زن و فرزندانش را در خواب غافلگیر می کند و با چاقو آنها را به قتل می رساند: «موهای زن روی نیمه صورتش پریشان بود. صفدر با دست آرام کنارشان زد... زن ساله ای کرد و غلتید. مژه هایش لحظه ای تکان خوردند و بدنش پس از لرزشی دردناک آرام گرفت. دوقلوها در چنان خواب سنگینی بودند که شاید تا آخرین لحظه نفهمیدند چه بر سرشان آمد. پسرک در آخرین لحظه چشمانش را با وحشت و سؤال باز کرد و بست.»^۲

چگونگی قتل این چهار نفر «شرح» نشده است. اما از سرعتی که در قتلها صورت گرفته و از اینکه صفدر

موهای زن را آرام کنار می زند، خواننده حس می کند و حتی مطمئن است که صفدر خرخره مقتولان را با چاقو دریده است، به خصوص که در چند صفحه جلوتر چند باری با این صحنه ها روبرو بوده ایم: «اولین گاو درون تله افتاد. از پا به قلاب آویزان و با سنگینی به طرف پایین هوار شد. حیوان بی حال بود و چشمان درشتش با تسلیم و وحشت به او می نگریست. صفدر تکانی خورد. تیغه چاقو را روی کردن گذاشت و با یک حرکت خرخره را برید. خون با فشار بیرون زد و شره کرد. گاو از کنار او رد شد.»^۳

کشتارگاه صنعتی نه فقط کشتارگاه گاوهاست، بلکه مسبب قتل زن و فرزندان صفدر و در نهایت خود وی هم است. صفدر که در کشتارگاه یاد گرفته هر پنج دقیقه کار یک گاو را تمام کند، با چنان خشونت بی اراده که در بی ابرویی دختر فراری اش ذهنش فقط به این سو می رود که باید کار را با دیگر اعضای خانواده یکسره کند و بدین ترتیب کشتارگاه خود محل قتل «سلاخ» می شود.

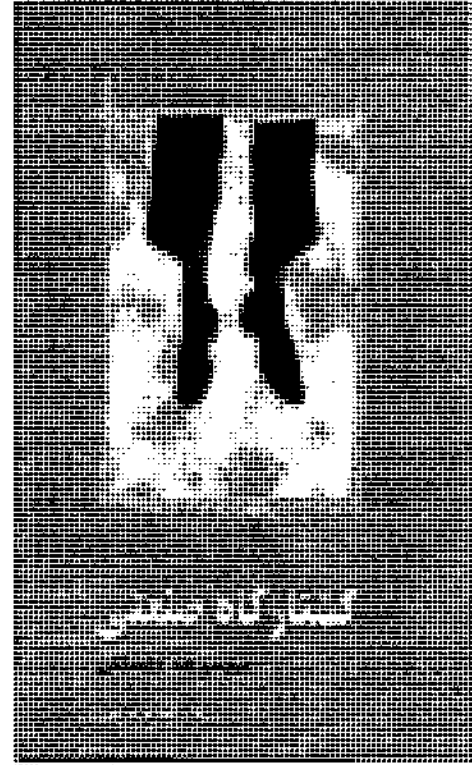
فرزانه کرم پور جریان قتل زن و فرزندان صفدر را در خونسردی و ایجاز وصف می کند. او به جای اینکه سوزوگدازهای رمانتیک راه بیندازد! خود واقعیت وحشتناک را ترسیم می کند که از هر صحنه و گریه ای مؤثرتر است. کرم پور در همان مقدمه چند خطی کتابش گفته است: «در دوران شتاب و سرعت، کسی وقت خواندن رمان و داستانهای بلند و رمانتیک را ندارد. امروز، زمان، همان لحظه است. لحظه ای که شخص می تواند با سرعت به نقطه نظرهای خود دست یابد، یا راهی را که انتخاب کرده طی کند، مانند آگهی های تبلیغاتی که می تواند در یک لحظه پیام خود را به بیننده ای که در حال حرکت است برساند و کار را تمام کند، من هم همین کار را می کنم.»^۴

معلوم نیست چرا فرزانه کرم پور خود داستان نوشته و خود به عنوان منتقد به نقدش پرداخته است. داستانهای وی به حد کافی مؤثر است و احتیاجی به این نبوده که وی - آن هم در مقدمه کتاب - به شرح و توجیه آنها بپردازد. اما در هر حال به نظر می رسد اعتقاد به اینکه داستان مانند «آگهی تبلیغاتی» است لطمه خود را به بعضی از داستانهای کرم پور زده و مانع بسط و گسترش طرح آنها شده است. «قهوه خانه بین راه» از این جمله است. میرزا پیرمردی تنهاست. قهوه خانه ای در کنار جاده دارد. زنش زیبا و جوان است. روزی مردم ده خیر می دهند که زنش با یک راننده فرار کرده است. بعد از آن میرزا به تنهایی زندگی می کند، تا اینکه بعدها وقتی مرد و مردم به قهوه خانه آمدند تا جنازه اش را از روی زمین بردارند، سری هم به انبار می زنند. به سختی قتل صندوقی قدیمی را می شکنند و در آنجا با اسکلت زن روبرو می شوند.

من نمی خواهم روی شباهت بی چون و چرای این اثر با داستان «گل سرخی برای امیلی» نوشته فاکنر تکیه کنم، اما طرح و موضوع «قهوه خانه بین راه» یک برهه کامل از زندگی افراد را دربر می گیرد و با خاطرات و تداعی ها و جستجوها و کنجکاوی ها و شایعات بسیاری در ده همراه است. پرداخت چنین موضوعی در چهار - پنج صفحه به معنی خلاصه کردن و تبدیل آن به یک داستانه یا نیمه داستان است. شاید از همین جاست که اثر بومی و محلی نشده و شباهتش با نوشته فاکنر نظرگیر مانده است.

در بیشتر داستانهای کشتارگاه صنعتی فکر و اندیشه ای وجود دارد که اغلب وضوح ندارند و حس می شوند. در داستان «تصادف» وانتی با پسر بچه ای تصادف می کند که با خانواده اش در حاشیه شهر زندگی می کند. پای پسرک می شکند. پشت وانت تشک

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



کشتارگاه صنعتی (مجموعه داستان) (چاپ دوم)
فرزانه کرم پور
انتشارات راهیان اندیشه، چاپ دوم، ۱۳۷۹

می‌اندازند. پدر پسرک کنار وی است. هوا رو به تاریکی می‌رود که به طرف شهر و بیمارستان حرکت می‌کنند. وقتی به بیمارستان می‌رسند پسر مرده است. با معاینه دو دکتر معلوم می‌شود که پسرک را خفه کرده‌اند.^۵ در سراسر داستان علت روشنی برای انجام قتل نمی‌بینیم، اما با توجه به اینکه خانه پسرک و خانواده‌اش در حاشیه شهر است، شاید ذهن به سوی دیه گرفتن به عنوان علت قتل سوق پیدا می‌کند. هر چند که هیچ اطمینانی به این نظر وجود ندارد و چه بسا خواننده دیگری بنا به سلايق و روحیات خود علت دیگری را جست‌وجو کند. و این البته بدان معنی است که دست کم بعضی از داستانهای کرم‌پور بیشتر از اینکه طبع ادعای وی «کار را تمام کند»^۶ باید آدمی را درگیر کند و لازمه این کار شخصیت‌پردازی قوی و باور شدن اعمال آنهاست که خواننده را به دنبال علت یا توجیه آن به تکاپو دارد. به این ترتیب چه بسا در واقعیت هم نتوانیم علل بعضی از رفتارها و اعمال دیگران را بفهمیم، یا هر یک را به گونه‌ای توجیه کنیم.

داستانهای کتاب کشتارگاه صنعتی صرفاً تلخ و سیاه نیست. در آنها بارقه‌هایی از امید هم دیده می‌شود، اما فقط امید و آرزوهایی که کوچک هستند. در «یک قطره شادی» دو نفر یکی نابینا و دیگری کسی که پا ندارد در محل متروکه‌ای زندگی می‌کنند که متعلق به آنها نیست. این محل در معرض تخریب است. در نهایت ناامیدی هستند که به ذهن‌شان می‌رسد به مشهد و حرم امام رضا بروند. یا در داستان هنرمندانه «لامپ سوخته» پیرمردی تنها و عصایی، با انگشتانی کج و خشک، زانوهای کمانی، پشتی قوز کرده، و با استخوانهایی پوک و چشمانی که خوب نمی‌بیند می‌خواهد روی صندلی و از آنجا روی میز برود و لامپ سوخته را عوض کند. اما حتی در این داستانها با امید و

آرزوهای کوچکی روبرو هستیم که به نوعی باز ابتذال و ضعف و تنهایی ما را نشان می‌دهند. کرم‌پور پیش از یکی از داستانهایش درمندانانه آورده است:

«به دنبال مردی گشتم
که به هنگام باران
کتش را روی شانه‌ام می‌انداخت
تا عطرش را با خود به خانه برد...
اکنون چه می‌توانم کرد
با مردانی بی‌حوصله پشت میزها
که ضربان قلب‌شان فقط با حقوق آخر ماه تند می‌شود»^۷

همچنین از کرم‌پور نقل کردیم که گفته بود: «هر قدر فکر کنم به صحراهای پرگل و گیاه، باز نمی‌توانم داستانهایی جدا از واقعیت بنویسم که چون حبابی مراد در میان خود گرفته.» به واقع کرم‌پور از عشق به «صحراهای پر گل و گیاه» و از سر دلزدگی از وضع و زندگی «کنونی» است که گاه داستانهایش مانند «مرگ و مه» و «لاستیک» رنگ انتقام از حامیان وضع حاکم را می‌گیرد، و در گل بیشتر داستانهایش خود به خود به راوی «واقعیت» موجود و زندگی مردم و «مردانی» بدل شده که سردشان است.

پی‌نوشت:

- ۱- ضیافت شبانه (مجموعه داستان)، فرزانه کرم‌پور، ۱۳۷۸، رایان اندیشه، مقدمه.
- ۲- کشتارگاه صنعتی (مجموعه داستان)، فرزانه کرم‌پور، ۱۳۷۹، رایان اندیشه، ص ۴۸.
- ۳- کشتارگاه صنعتی، ص ۴۲.
- ۴- کشتارگاه صنعتی، ص ۱۱.
- ۵- کشتارگاه صنعتی، ص ۹۹.
- ۶- کشتارگاه صنعتی، ص ۱۱.
- ۷- ضیافت شبانه، ص ۱۴۵.

تاریخ محاصره لیسبون

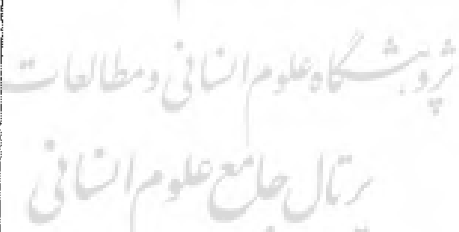
تاریخ محاصره لیسبون رمانی است اثر ژوزه ساراماگوبا ترجمه عباس پژمان که از سوی نشر مرکز به چاپ خواهد رسید.

موضوع رمان تلفیقی از دو روایت است (مثل سایر رمان‌های ساراماگو). در واقع رمانی است تاریخی همراه با یک رمان عاشقانه (اتوبیوگرافیک ژوزه) که با یکدیگر تلفیق گشته است. ساراماگو در این رمان تاریخ محاصره لیسبون را که در قرن ۱۲ میلادی اتفاق افتاده از نگاه خاص خود می‌نگرد و در قالب یک رمان تاریخی برای خواننده بازگو می‌کند.

تا قرن ۱۲ مغربی‌ها به لیسبون حاکم بودند. در این قرن دن آفونسو انریک اولین پادشاه پرتغال لیسبون را محاصره کرد و این شهر را از دست مغربی‌ها خارج ساخت و پادشاهی پرتغال را بنیان گذارد. آن سال‌ها، سال‌هایی بود که صلیبی‌ها از تمام اروپا برای جنگ با مسلمان‌ها عازم بیت‌المقدس بودند. در تاریخ رسمی پرتغال این جنگجویان صلیبی از سواحل پرتغال رد می‌شوند.

رایموند سیلوا شخصیت اصلی رمان، مصحح یا نمونه خوان یک انتشاراتی است. او در حال تصحیح تاریخ محاصره لیسبون است که یک تاریخ‌نویس معاصر آن را نوشته است. رایموند سیلوا وقتی به جمله «صلیبی‌ها به دن آفونسو انریک کمک کردند...» می‌رسد وسوسه می‌شود و فعل این جمله را منفی می‌کند. از قضا این تحریف یا تغییر از چشم ناظران چاپ مخفی می‌ماند و پس از چاپ کتاب متوجه می‌شوند. آنان مجبور می‌شوند کتاب را با یک غلط‌نامه منتشر کنند، البته رایموند بعداً بازخواست می‌شود، اما این مسئله باعث آشنایی رایموند با خانمی که سرویزارستار است می‌شود. رمان پس از این به اصطلاح روایت رابطه این دو شخصیت است و هم روایت جدیدی از محاصره لیسبون به دست می‌دهد.

ساراماگو در تاریخ رسمی این واقعه شک می‌کند و روایتی را که می‌نویسد بر این پایه قرار می‌دهد که صلیبی‌ها از کمک به دن آفونسو امتناع می‌کنند و بدین ترتیب داستان از اینجا شروع می‌شود...



مردهایی که سردشان است

اردلان عطار پور